

همه افراد وجود دارد، که نمونه ای از آنها در سخنرانی پر سروصدای چندی پیش یائل دایان دختر ژنرال موشه دایان معروف در پارلمان اسرائیل میتوان یافت. در این سخنرانی که گزارش آن با عنوان "کنست و ماجرای همجنس بازی داود پیغمبر" در مطبوعات جهان انتشار یافت، یائل دایان نماینده چپ‌گرای پارلمان اسرائیل با خواندن بندهائی از تورات که در آن داود پادشاه و پیغمبر اسرائیل در لفافه به روابط عاشقانه خود با پسر زیبای شائول نخستین پادشاه این کشور اعتراف میکند از نمایندگان کنست خواست که خودشان در باره درجه تقدس این پادشاه و پیامبر بزرگ اسرائیل قضاوت کنند (هرالد تریبیون، ۱۲ فوریه ۱۹۹۳). حتی در دمکرات‌ترین پارلمان‌های پنجاه و دو کشور اسلامی جهان امروز امکان چنین اظهارنظری در باره یک موضوع مذهبی وجود ندارد.

در جهانهای بودائی و شینتوئی آسیای خاوری و در هند برهمنائی و در قلمروهای مذاهب قبیله‌ای (آنمیست) افریقا و اقیانوسیه نیز، با همه تعصباتی که در جوامع مذهبی وجود دارد، کسی در ارتباط با نظرات مذهبی خود مورد بازخواست قرار نمیگیرد و فتوائی هم برای کشتنش صادر نمیشود، و عملاً تنها دنیای اسلامی است که در آن جایی برای حق آزادی تشخیص و آزادی انتخاب در زمینه مذهبی وجود ندارد، بدانصورتی که برای صغیران نمیتواند وجود داشته باشد.

مشکل در این است که این صغیران جهان اسلامی در چنین دوران بیسابقه‌ای از رشد آموزشی و فکری بشریت مترقی، نه تنها مطلقاً امکان آنها ندارند که با اتکاء بر صغارت خود بخش غیرمسلمان جهان را، چنانکه در آرزوی آنهاست، به قانون اسلام درآورند، بلکه در محدوده دنیای اسلامی خود نیز روز بروز بیشتر با واقعتهای جهانی فاصله میگیرند. بنیادگرانیهایی که به نام خدا و اسلام بر تقریباً سراسر این مجتمع بیش از یک میلیارد نفری - گاه از جانب خود حکومتها و گاه از جانب افراط‌گرایانی غیرمسئول - حکمفرما است در همه جا پاسخهای غلطی است که به پرسشهایی صحیح داده میشود. پرسش صحیح این است که برای تعدیل شرائط ظالمانه و بیرحمانه اقتصادی جهان امروز که بخش اعظم مردم آنها قربانی خود گرفته است چه میباید کرد؟ و پاسخ غلط این تصور است که با آدمکشی‌های مقدس یا از طریق رژیمهایی از نوع ولایت فقیه و

طالبان میتوان چنین مشکلی را حل کرد. چندین دهه آزمایش بدرجام در کشورهای چون پاکستان، بنگلادش، اندونزی، سودان، کومور، ایران و افغانستان که همه ادعای حل مشکلات خود را از طریق اجرای طابق النعل بالنعل قوانین اسلامی داشته اند در هیچ جا حاصلی جز افزایش نابسامانیها ببار نیاورده و همه دستاوردها به دست بردن و سنگسار و قصاص و حجاب زنان و درازی ریش مردان و برگزاری اجباری نماز جماعت محدود مانده است. اگر با چنین بیراهه رویها میتوان این جهان اسلامی را به قهقرای باز هم بیشتری برد، حتی با برخورداری از بیشترین عواید نفتی جهان نمیتوان آنرا بجانب جلو راند، و نمیتوان نیز آنرا بعنوان سرمشق قابل قبولی به جهان نامسلمان عرضه کرد، زیرا هر کسی، در هر درجه از بی اطلاعی یا از خوشخیالی، میتواند دریابد که حتی اگر هم تمام مسلمانان جهان بطور یکپارچه بر این قوانین تأکید گذارند، باز هم بقیه مردم دنیا که شمارشان بیش از چهار برابر مسلمانان است، و تنها یکی از کشورهایشان باندازه مجموع دنیای اسلامی و شاید هم بیشتر از آن جمعیت دارد، نه به حجاب واپسگرایی اسلامی گردن خواهند نهاد، نه مقررات قرون وسطانی سنگسار و دست بردن و قصاص و تعزیر را خواهند پذیرفت، نه در قوانین خود جایی به تعدد زوجات خواهند داد، نه ضوابط ابتدائی نجاست و طهارت و بول و غایط را جانشین ضوابط بهداشتی قرن بیستمی خویش خواهند کرد، نه ضوابط غذایی خود را شکافتگی سم و نشخوار چهارپایان یا کمی و زیادی فلس ماهیان قرار خواهند داد، نه موسیقی و نقاشی را از مقام والای هنری خود به حد منکرات مذهبی پائین خواهند آورد، و نه اقتصادهای پرتحرک امروزی خویش را تابع قوانین خمس و زکوة و مضارعه و قرض الحسنه خواهند ساخت.

این دنیای اسلامی در حال حاضر شامل ۵۲ کشور جهان سومی است که همه آنها از نظر علمی و صنعتی در سطحی بسیار پائین تر از جهان پیشرفته قرار دارند و بهمین جهت سطح زندگی نیز در آنها بسیار پائین تر از سطح زندگی مردم این جهان پیشرفته است. آنجا که رقم متوسط درآمد سرانه سالانه (PNB) در امریکای شمالی ۲۷,۰۰۰ دلار، در اروپا ۱۸,۰۰۰ دلار و در اقیانوسیه ۱۷,۰۰۰ دلار است، این رقم در

کشورهای غیرنفتی جهان اسلامی از ۹۰۰ دلار فراتر نسیروود. وقتی که کشوری چون سوئیس دارای درآمد سرانه ۴۱,۰۰۰ دلار در سال است، و ژاپن ۴۰,۰۰۰ دلار و نروژ ۳۱,۰۰۰ دلار و ایسلند ۲۵,۰۰۰ دلار و دانمارک ۲۳,۰۰۰ دلار، و فرانسه، آلمان، انگلستان، ایتالیا، هلند، اتریش، استرالیا در حدود ۲۰,۰۰۰ دلار، همین درآمد سرانه در مصر ۷۹۰ دلار است، و در پاکستان ۴۶۰ دلار و در بنگلادش ۲۴۰ دلار و در چاد ۱۸۰ دلار، و در بهترین شرایط در کشورهای غیرنفتی ترکیه و تونس و سوریه و مراکش از ۱,۱۰۰ تا ۲,۶۰۰ دلار. حتی در کشورهای برخوردار از عواید سرشار نفتی (عربستان سعودی، امارات عربی متحده، کویت، قطر، بحرین، لیبی، الجزایر، نیجریا) این رقم در حد متوسط ده هزار دلار، یعنی کمتر از یک چهارم درآمد سرانه ای است که به هر فرد کشور کوچک غیرنفتی سوئیس تعلق میگیرد. در دو کشور همسایه اردن و اسرائیل، که جمعیتی معادل یکدیگر دارند و در منطقه جغرافیائی واحدی نیز زندگی میکنند، درآمد سرانه سالانه با احتساب کمکهای خارجی در یکی ۱۶,۰۰۰ دلار و در دیگری ۱,۵۰۰ دلار است.

در قلمرو دانش، این جهان اسلامی که روزگاری سرمشق والای دانش پروری بود و "فرهنگ اسلامی" آن غرب جاهل را خیره کرده بود، در دوران حاضر مقامی چندان بالاتر از افریقای سیاه ندارد. طبق تازه ترین آمارها، نسبت بیسوادی در سومالی ۷۵٪، در سنگال ۶۹٪، در بنگلادش و پاکستان ۶۲٪، در مراکش ۵۷٪، در مصر ۴۹٪، در الجزایر ۴۰٪، در تونس ۳۳٪، در سوریه ۲۹٪، در ایران ۲۸٪ است؛ در صورتیکه همین نسبت در اروپای شمالی و غربی و مرکزی و کانادا و استرالیا و نیوزیلند از ۴٪ تجاوز نمیکند و در برخی از کشورها چون دانمارک و ژاپن به صفر رسیده است.

همین نابرابری در زمینه آموزش پیشرفته میان جهان متمدنی و دنیای اسلامی وجود دارد: تعداد دیپلمه های سالانه در دو کشور بنگلادش با ۱۲۲ میلیون نفر جمعیت و هلند با تنها ۱۵ میلیون جمعیت ۶۹,۰۰۰ نفر است، و تعداد دیپلمه های سالانه استرالیا با جمعیت ۱۹ میلیون نفری آن چهل هزار نفر بیشتر از شمار دیپلمه های سالانه پاکستان ۱۳۸ میلیون نفری است، همچنانکه تعداد دیپلمه های سالانه فنلاند با ۵ میلیون جمعیت

آن پنجهزار نفر بیشتر از شمار دیپلمه‌های مراکش است که جمعیتی شش برابر فنلاند دارد. تعداد کتابهایی که سالانه در کشور ۵ میلیون نفری دانمارک بچاپ میرسد از شمار کتابهایی که هر ساله در کشور ۲۲۰ میلیون نفری اندونزی منتشر میشود بیشتر است. تنها در کشور ۶۰ میلیون نفری انگلستان سالانه معادل مجموع کتابهایی که در ۵۲ کشور اسلامی با یک میلیارد جمعیت آنها منتشر میشود بچاپ میرسد. نسبت نویسندگان کتابهای علمی در هیچیک از کشورهای کنونی جهان اسلام در مقایسه با رقم جهانی آن حتی به یک درصد نمیرسد. این رقم در مصر، پیشرفته‌ترین کشور عرب ۰,۰۲۱٪، در پاکستان ۰,۰۵۵٪، در عراق ۰,۰۲۲ درصد، در سوریه ۰,۰۱۰ درصد، در لیبی ۰,۰۰۲ درصد است، در صورتیکه حتی در کشورهای کوچکی چون دانمارک و فنلاند و سوئیس و ایسلند این نسبت از ۳ تا ۵ درصد پائین‌تر نمی‌آید.

در سطح عالیتر جهان دانش، یعنی در قلمرو دانشمندان بزرگ، ترازنامه جهان کنونی اسلام ترازنامه ورشکستگی باز هم بیشتری است که آنرا در فهرست برندگان جایزه معروف نوبل منعکس میتوان یافت. سه رشته از رشته‌های پنجگانه این جایزه به علوم اساسی (فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی) اختصاص دارد که هر ساله به برجسته‌ترین دانشمندان جهان در هریک از این رشته‌ها تعلق میگیرد. در قرن حاضر جمعاً ۳۹۸ نفر برنده این رشته‌های سه‌گانه شده‌اند که ۱۸۸ نفر از آنها امریکانی، ۶۶ نفر انگلیسی، ۵۹ نفر آلمانی، ۲۷ نفر فرانسوی، ۱۷ نفر روسی، ۱۶ نفر سوئدی، ۱۲ نفر سوئیس، ۳ نفر هندی، و بقیه از کشورهای دیگری بوده‌اند که از جمله آنها میتوان از افریقای جنوبی، ایسلند، گواتمالا و اسرائیل نام برد. و جهان اسلامی، جهانی که زمانی ابن سیناها، رازی‌ها، خوارزمی‌ها، بیرونی‌ها، جابرها، ابن هیثم‌ها، مسلم‌ها را به دنیای دانش اهداء کرده بود، و در حال حاضر با جمعیت ۱,۲۰۰ میلیون نفری خود یک پنجم جمعیت تمام جهان را دارد، در همه این قرن بیستم تنها و تنها یک برنده علمی جایزه نوبل داشته که آنرا در سال ۱۹۷۹، آنهم باتفاق دو فیزیکدان امریکانی دریافت داشته است.

در فهرست سالانه‌ای که از دانشمندان بزرگ جهان در ۶۴ رشته مختلف علوم در سالنامه آماری معتبر Quid بچاپ میرسد، در آنچه به

شش قرن گذشته مربوط میشود: حتی نام یک دانشمند را از جهان اسلامی نمیتوان یافت، همچنانکه نشانی از چنین دانشمندی در فهرست اختراعات و اکتشافات بزرگ دو قرن اخیر، و در فهرست ده ها هزار اختراع سالانه جهان حاضر نمیتوان یافت.

و تازه تفاوت اساسی آموزشها و فرهنگها در این دو جهان شرق و غرب، بیشتر از آنچه به کمیت دانشگاهها و تحصیلکرده ها و کتابها مربوط باشد به کیفیت آنها مربوط است، زیرا آنچه امروز در بسیاری از مراکز آموزشی جهان اسلامی تدریس میشود مطلقاً آن نیست که بتواند نسلهای فردای آن را برای آینده امیدبخش تری آماده کند.

در سمینار جهانی "اسلامی کردن دانش" که چند سال پیش به ابتکار دانشگاه اسلامی بین المللی اسلام آباد و سازمان بین المللی تفکر اسلامی امریکا در پایتخت پاکستان تشکیل شد و توسط رئیس جمهوری وقت این کشور گشایش یافت، رئیس دانشگاه اسلامی پاکستان محتویات کلیه کتابهای درسی دانشگاههای جهان را که در آنها تئوری نسبت اینشتاین مورد بحث قرار گرفته است باطل دانست و اعلام کرد که فرضیه اینشتاین در مورد قوانین کائنات و اتم و ماده از نظر اسلام مردود و غیرقابل قبول است.

بنیانگذار حزب سیاسی نیرومند "جماعت اسلامی" پاکستان، مولانا ابوالعلاء معدودی، که یکی از مهمترین مغزهای متفکر اسلامی عصر حاضر شناخته میشود بنویسه خود تأکید میکند که اگر علوم فیزیک، شیمی، زیست شناسی، حیوان شناسی، زمین شناسی، جغرافیا، اقتصاد بدون تطبیق کامل با آنچه خدا و پیامبرش در باره آنها گفته اند تدریس شوند باعث گمراهی جوانان مسلمان خواهد شد. و میپرسد "شما که برای کائنات عمری چند میلیارد ساله تعیین میکنید و نقش خداوند را در آفرینش شش روزه آن نادیده میگیرید چگونه میخواهید جوانان مسلمان باقی بمانند؟ و چطور میتوانید متوقع حفظ اصالت اسلامی آنها باشید در وقتی که به آنان آموزشهایی را در زمینه های اقتصاد و حقوق و جامعه شناسی امروزی میدهید که بطور نهادی با آموزشهای سنتی اسلامی تفاوت دارند؟"

تنها چند سال پیش، در ماه مه ۱۹۹۱، با فشار همین حزب جماعت اسلامی در مجلس نمایندگان پاکستان قانونی وضع شد که از آن

پس از ذکر علل و عوامل فیزیکی در کتابهای درسی خودداری شود؛ فی المثل انرژی عامل فعل و انفعالهائی گوناگون شناخته نشود، زیرا معنی آن برای دانش‌آموزان این خواهد بود که عامل این فعل و انفعاله‌ها نیروی الکتریسیته است و نه خواست الهی، و فرمول شناخته شده ترکیب اکسیژن و هیدروژن برای پیدایش آب بدین صورت تغییر یابد که ترکیب اتمهای اکسیژن و هیدروژن بشرطی که خداوند خواسته باشد میتواند آب بوجود آورد. و باز هم مقرر شد که هر فصلی از کتابهای علمی مدارس با حدیث یا متنی مذهبی که بدان مربوط باشد و ناقض آن نباشد همراه باشد، و از ذکر نام دانشمندانی چون نیوتن و بویل و پاستور و فلمینگ و غیره نیز خودداری شود، زیرا مفهوم آن این است که قوانینی که به آنها نسبت داده میشود بوسیله کسانی غیر از خداوند وضع شده‌اند و این معنی بت پرستی دارد. یک دانشمند پاکستانی مقیم امریکا، ضیاء الدین سردار، در کتابی که اخیراً بنام آینده اسلام در نیویورک منتشر کرده این برداشتها را چنین خلاصه کرده است که: "اسلام هیچ نیازی ندارد که خود را با اصول دانش مدرن تطبیق بدهد، بلکه این علم مدرن است که میباید با قرآن و با اسلام تطبیق داده شود."

\* \* \*

واقعیت موجود این است که بخش بزرگی از مردم جهان امروز اسلام، مسلمانی خود را بیشتر بصورت سند هویتی بکار میگیرند تا بصورت اعتقادی، زیرا که در خارج از این هویت اسلامی اصولاً علتی وجودی برای خود ندارند. کشورهائی چون پاکستان و بنگلادش بدون تکیه بر مسلمانی خود تنها میتوانند اجزائی از هندوستان بزرگ بشمار آیند که در همه تاریخ نیز بدان تعلق داشته‌اند. شیخ نشین‌های خلیج فارس بدون ماهیت اسلامی خود نه تاریخی دارند، نه فرهنگی، نه هویتی. برای بخش بزرگی، اسلام عنوانی بیش نیست، زیرا دست کم هشتاد درصد از مسلمانان نه مفهوم قرآنی را که به زبانی غیر از زبان خودشان نوشته شده است میفهمند و نه مفهوم نمازی را که به زبانی غیر از زبان خودشان میخوانند درمییابند، همانطور که مؤمنان مسیحی در دورانی که هنوز مراسم مذهبی تنها به زبان لاتین برگزار میشد نه معنی آنچه را که میخواندند میفهمیدند، نه معنی آنچه را که میشنیدند. به ناچار همه این نمازگزاران به

گفته مولوی "روی به محراب و دل به بازار" داشته اند و دارند.

حتی مسلمانان خود عرب زبانان نیز، تا وقتی که برای اینان اختیاری در قبول یا رد آن و یا حتی سئوالی در باره آن نباشد اعتباری بیش از مسیحیت بسیاری از مسیحیان قرون وسطی نمیتواند داشت، زیرا که هیچکدام از اینان مذهب خویش را آگاهانه برنگزیده اند و آزادانه نیز بر آن پایدار نمانده اند. بقول ولتر مذهب خود را به همان صورتی تحویل گرفته اند که پول رایج کشورشان را. قانون شناخته شده ای است که هر فرد بشری با همان مذهبی به دنیا می آید که مذهب خانوادگی اوست. کسی که در خانواده ای یهودی متولد میشود یهودی است و کسی که در خانواده ای مسیحی یا مسلمان زاده میشود مسیحی یا مسلمان است، و بناچار ساختار مذهبی او از آغاز بهمان صورتی شکل میگیرد که کارگردانان این مذاهب برایش خواسته اند. در طول تاریخ مذاهب "توحیدی" میلیونها نفر بنام مذهب با یکدیگر جنگیده و بنام خدای مذهب همدیگر را کشته اند بی آنکه اطلاعی از معتقدات آن دیگری داشته باشند یا حتی متوجه باشند که خدای او همان خدای خودشان است. نه آن صلیبیانی که در طول دوست سال بصورت امواجی پیایی به کشتار مسلمانان رفتند قرآن را میشناختند و نه آن مسلمانانی که بروی این صلیبیان شمشیر کشیدند چیزی از تورات و انجیل میدانستند. هر یک از این دو اگر در کشور آن دیگری بدنیا آمده بود بنام خدای او به همین آدم کشی دست میزد. اگر روح اله خمینی در خانواده ای یهودی متولد شده بود احتمالاً بجای آیت اله عظمای قم در سمت خاخام اعظم اورشلیم شمشیرکشی میکرد، و اگر بنیامین تانیا هو نیز در خاندانی مسلمان زاده شده بود احتمالاً در مقام رهبری حزب الله برای یهودیان کاتیوشا و نارنجک میفرستاد.

یک مسلمان ایرانی، به همین منوال، تنها از این جهت مسلمان است که پدرش مسلمان بوده است، و پدر او نیز بدین دلیل مسلمان بوده که پدری مسلمان داشته است، و پایان این خط زنجیر در هر شرایطی به زرتشتی فلکزده ای میرسد که با شمشیر عرب لاله الا اله گفته بود بی آنکه حتی معنی آنرا دانسته باشد. و اگر همین مسلمان بخلاف نه دهم از دیگر مسلمانان جهان سنی نیست و شیعه است، باز بدین دلیل است که اضافه بر شمشیر چهارده قرن پیش یک عرب، شمشیر چهار قرن پیش یک قزلباش از

او خواسته بود که یا به ابوبکر و عمر و عثمان لعنت بفرستد و یا آماده آن باشد که جابجا سرش بریده یا شکمش اره شود.

در همه دوران تاریخ اسلامی ایران، بخصوص از زمان صفویه، میان آنهایی که از نظر سیاسی بر ایران حکم رانده اند و آنهایی که از نظر مذهبی کلیدداری دین را بعهده داشته اند، علیرغم تضاد منافعی که از جنگ قدرت ناشی میشده در یک مورد خاص همفکری و همکاری کامل وجود داشته است، و آن این بوده است که این توده های مسلمان خود را در موضع صفارت سیاسی و در موضع صفارت مذهبی نگاه دارند. سلاطین همواره خود را قیم سیاسی مردم صغیری شناخته اند که حق فضولی در کار فرمانروایان خود کامه خویش را ندارند، و کلیدداران دین نیز خود را قیم شرعی صغیرانی دانسته اند که از هزار سال پیش شیعیانی ناقص العقل شناخته شده اند. اگر در قرن نوزدهم عامل سومی بنام استعمار پا بدین میدان نهاد، برنامه این عامل نورسیده بنوبه خود تثبیت قیمومتی استعماری بر ملتی صغیر بود... و بدین ترتیب بود که نشیب و فرازی هزار ساله، در سالهای پایانی قرن بیستم استقرار نظامی بنام ولایت فقیه را در پی آورد که این بار مجموعه این صفارت ها یک کاسه شد و شاه فصل قانون اساسی آن قرار گرفت.

با چنین قانون اساسی، موضع ملت ایران در پایان قرن بیستم موضع فاوست معروف است که روح خود را به شیطان فروخته بود. حتی در تاریکترین ادوار هزاره، سقوط فرهنگی ایران تا بدین حد نرسیده بود که زمامداران آن از اول تا به آخر عمامه ای را بر سر داشته باشند که به نشان استیلای نظامی بیگانه بدین کشور آمد و به نشان استیلای فرهنگی بیگانه در آن باقی ماند. روح اله خمینی بارها در کشف الاسرار خود "کلاه لگنی" را بعنوان پس مانده اجانب نفی کرد، اما این واقعیت دیگر را یا درک نکرد و یا آنرا عملاً نادیده گرفت که عمامه خود او نیز بهمانقدر یادگار اجانب است که کلاه لگنی است، با این تفاوت که کلاه لگنی لااقل با شمشیر به ایران نیامد بلکه به نمایندگی تمدن و فرهنگی پیشرفته تر پذیرفته شد، همچنانکه بهمین صورت از جانب بخش اعظم از دیگر کشورهای جهان نیز پذیرفته شده است.

\* \* \*

آنچه در این مرحله آغازین بیش از هر چیز دیگر برای این سازندگان ایران فردا ضرور است، آگاهی هرچه بیشتر بر آن واقعیت‌های اصولی است که برای بخش پیشرفته بشریت کنونی واقعیت‌هایی شناخته شده‌اند، ولی در بخش اسلامی همین جهان، علیرغم اینکه منشور جهانی حقوق بشر حق شناسانی آنها را برای همه افراد بشری حقی مسلم شناخته است، غالباً همچنان ناشناخته مانده‌اند. و در این بخش اسلامی جهان، ایران بیش از هر کشور دیگری صلاحیت برخورداری از این آگاهی‌ها را دارد، زیرا تنها کشور مسلمانی است که فرهنگ ملی خویش را قریانی فرهنگ اسلامی خود نکرده است.

تقریباً همه این آگاهی‌هایی که نسل جوان ایرانی در جهان آغاز قرن بیست و یکم بدانها نیاز دارد تا در سطح آگاهی دیگر جوانان جهان مترقی و نه در موضع صغیران دنیای مسلمان پا به هزاره تازه بگذارد، در دهه‌ها و سده‌های گذشته از جانب صدها پژوهشگر و اندیشمند و کارشناس دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته‌اند و حاصل ارزیابی‌های اینان بصورت هزاران کتاب و رساله و نوشته تحقیقی در دسترس عمومی گذاشته شده است. اگر طبیعتاً امکان مراجعه به همه این مدارک برای نسل جوان وجود ندارد، و نمیتواند هم داشته باشد، در عوض این امکان وجود دارد که کسانی از نسل ارشد که فرصت و امکان بیشتری برای آشنائی با این مدارک داشته‌اند حاصل اطلاعات خود را در زمینه‌هایی معین در دسترس آنان بگذارند.

چنین کاری نمیتواند رشته‌های مختلفی از قبیل تاریخ، مذهب، سیاست، جامعه‌شناسی را بطور یکجا دربرگیرد، زیرا این کار کار یک دائرةالمعارف است، آنچه مورد نظر من است دادن آگاهی‌های اختصاصی در زمینه‌هایی معین است که دسترسی بدانها برای یک جوان امروزی آسان نیست، و چنین کاری در ایران امروز بیش از هر زمینه دیگری در زمینه آگاهی‌های مذهبی ضرورت دارد، زیرا در تاریخ هزار و چهارصد ساله گذشته ما و بویژه در تاریخ چند صد ساله اخیر ما و در همین دوران خود

ما، تقریباً همه تحولات فاجعه‌آمیز کشورمان ریشه مذهبی داشته‌اند، و تا وقتیکه آگاهی‌های بسیار بیشتری در این زمینه جای ناآگاهی‌های کنونی را نگیرد، بسیاری از فاجعه‌های آینده کشور ما نیز همچنان می‌توانند ریشه مذهبی داشته باشند. در ارزیابی‌های بیست ساله اخیر بارها صاحب‌نظرانی تذکر داده‌اند که اگر دانش‌آموختگان ایران در سالهای پیش از انقلاب توضیح المسائل و کشف الاسرار خمینی را خوانده بودند با احتمال بسیار وعده‌هایی که او در نوفل‌لوشاتو بدانان داد بدین آسانی از جانب آنها پذیرفته نمیشد، همچنانکه امروز در جهان غرب بسیاری از آنچه کلیسای مسیحیت پیشنهاد میکند - با آنکه بمراتب منطقی‌تر و معقول‌تر از ضوابط قرون وسطائی ولایت فقیه‌های جهان تشیع و تسنن است - از جانب مسیحیان پذیرفته نمیشود.

هدف از نشر این دانستنی‌هایی که میباید در باره واقعیت‌های مذاهب - و نه اختصاصاً در باره مذهب اسلام - در اختیار نسل فردای ایرانی گذاشته شود این نیست که چنین نسلی به قبول یا رد همه آنها یا قسمتهایی از آنها ملزم باشد، زیرا این مسئله‌ای است که صرفاً در صلاحیت و در اختیار خود او است. آنچه واقعاً اهمیت دارد این است که چنین جوان ایرانی بتواند در باره مسائل مذهبی با همان آگاهی فکر کند و تشخیص دهد و تصمیم بگیرد که میتواند در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تکنولوژیک تشخیص دهد و تصمیم بگیرد، و در نقش بلندپروازانه‌تری هم که ایران فردا، به اقتضای میراث گران فرهنگی خویش، در تمدن و فرهنگ بشری و اختصاصاً در راهگشائی جهان سوم بعهدده خواهد داشت، با برخورداری از همین آگاهی‌ها دیگران را از تکرار اشتباهاتی که خود او کرده است تا سر حد امکان باز دارد.

\* \* \*

گردآورنده:  
شاهین کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/books>